



# تحلیل مبانی لزوم و جواز عقد هبه در فقه امامیه و حقوق ایران

مهدی بیکی شورکی<sup>۱</sup>  
امیرمحمد صدیقیان<sup>۲\*</sup>  
سیدجعفر هاشمی باجگانی<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۰۴/۷ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۲/۰۸/۵

## چکیده

در مورد لزوم یا جواز هبه در فقه امامیه و حقوق ایران اختلاف نظر است. در قوانین موضوعه نیز حکمی در این زمینه نیامده است. با عنایت به اینکه لزوم یا جواز یک عقد، از جمله عقد هبه آثار بسیار مهمی را به دنبال دارد، انجام پژوهش در این زمینه ضروری است. در این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع معتبر فقهی و حقوقی به این مهم پرداخته شده است. در مقام تحلیل مبانی لزوم و جواز هبه، باید ادله‌ای مبنایی را ارائه نمود؛ که در این راستا تفاوت‌های زیاد بین فسخ و رجوع و ادله‌ی دیگری از جمله: آیه اوفو بالعقود، اصل لزوم قراردادها، عدم امکان رجوع متهب در عقد هبه، در مقام بیان بودن قانونگذار، عدم تغییر خود به خودی عقد جایز به لازم و همچنین بی‌ارتباطی جاری بودن اصل قابلیت رجوع با جواز یا لزوم هبه مورد بررسی قرار گرفت. نتیجه چنین حاصل شد که عقد هبه را باید از دو جهت تفکیک کرد، یکی از حیث قابلیت رجوع و دیگری از حیث جواز یا لزوم. بر این اساس هبه یک عقد لازم است که اصل قابل رجوع بودن در آن جاری است

**واژگان کلیدی:** لزوم، جواز، رجوع، هبه، فسخ.

## مقدمه

<sup>۱</sup> دانشجوی دکترای حقوق خصوصی، واحد میبد، دانشگاه آزاد اسلامی، میبد، ایران. mahdi\_beiki@yahoo.com

<sup>۲</sup> استادیار گروه حقوق، واحد میبد، دانشگاه آزاد اسلامی، میبد، ایران (نویسنده مسئول)، asediqian@yahoo.com

<sup>۳</sup> استادیار گروه حقوق، واحد میبد، دانشگاه آزاد اسلامی، میبد، ایران. dr. sjafarhashemi@gmail.com

یکی از موضوعات مهمی که در تقسیم بندی عقود مطرح می‌شود، لازم یا جایز بودن هر عقدی است. لزوم و جواز عقد آثار مهم و متفاوتی را برای طرفین عقد به دنبال دارد؛ به همین دلیل اطلاع از لزوم یا جواز عقدی که بین طرفین منعقد می‌گردد، برای آن‌ها اهمیت فراوانی دارد. این موضوع در مورد عقدی که مبنای آن بر مسامحه بوده و عقدی مجانی است اهمیتی دوچندان دارد. بارزترین مصداق چنین عقدی، عقد هبه است. بنابراین سوال این است که عقد هبه یک عقد لازم است یا جایز؟ در این زمینه بین فقها و حقوقدانان اختلاف نظر وجود دارد. برخی نیز مطرح کرده‌اند که نمی‌توان عقد هبه را در تقسیم‌بندی عقد لازم و جایز قرار داد، زیرا به طور کامل با ویژگی‌های هیچکدام سازگاری ندارد و پذیرش لزوم و جواز هبه، آثاری به دنبال دارد که به هیچ وجه با احکام آن منطبق نیست و تنها باید هبه را به هبه‌ی قابل رجوع و هبه‌ی غیرقابل رجوع تقسیم نمود (طباطبایی و کیوانی، ۱۳۹۵، ص ۲۳۷ و ۲۳۸). اما از جهت دیگر داشتن چنین دسته‌بندی و تعیین تکلیف در این زمینه می‌تواند در مواردی راهگشا و کاربردی باشد. علاوه بر این دلیل اکثر فقها و حقوقدانانی که هبه را عقد جایز می‌دانند، این است که واهب می‌تواند با رجوع خود از هبه مال موهوب را پس بگیرد و این عمل نتیجه‌ی همان فسخ هبه را دارد. اما این دلیل برای جایز دانستن عقد هبه کافی به نظر نمی‌رسد و نیاز به تحلیل دقیق فقهی و حقوقی دارد. حال با عنایت به اهمیت موضوع به‌ویژه مجانی بودن عقد هبه ضروری است با بررسی منابع معتبر در فقه امامیه و حقوق ایران در این زمینه دقیق استدلال و تحلیل شود. دلایل مبنایی که برای تحلیل لزوم و جواز عقد هبه می‌توان مورد بررسی دقیق قرار داد، بدین صورت می‌باشد:

### ۱- تفاوت‌های رجوع و فسخ در ارتباط با عقد هبه

رجوع و فسخ شباهت‌هایی دارند، اینکه هر دو ایقاع هستند، هر دو برای بر هم زدن عمل حقوقی بوده و ناظر به آینده می‌باشند (کاتوزیان، ۱۳۹۵، ص ۵۲) و این شباهت‌ها باعث شده برخی نویسندگان گاهی آن دو را مترادف بدانند، هر چند تصریح کرده‌اند که مطابق قانون مدنی بین قابلیت رجوع و جایز بودن عقد که فسخ عقد مطرح است، تفاوت وجود دارد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸، ص ۳۲۹). در هر حال نباید آنها را مترادف دانست و هر کدام در محل ویژه‌ی خودشان کاربرد دارند (کاتوزیان، ۱۳۹۵، ص ۵۲). بنابراین ضروری است تفاوت‌های این دو واژه مورد بررسی قرار گیرد. در ارتباط با موضوع مورد بحث، تفاوت‌های فسخ و رجوع عبارتند از:

### ۱-۱- حق رجوع حقی قائم به شخص است

مستند به ماده ۸۳۸ قانون مدنی در وصیت با موت موصی امکان رجوع از بین می‌رود و به ارث نمی‌رسد. در طلاق هم رجوع خاص شوهر است، قابل واگذاری به دیگری نبوده و قابلیت به ارث رسیدن هم ندارد. در عقد هبه نیز تنها واهب می‌تواند به استناد این حق، به عین موهوبه رجوع نماید، فوت هر یک از واهب و متهب نیز به استناد ماده ۸۰۵ قانون مدنی منجر به سقوط حق رجوع می‌شود. در حالی که حق فسخ قائم به شخص نبوده و به عنوان حق مالی به وراثت نیز انتقال می‌یابد (طاهری، ۱۴۱۸، ص ۵۶۴؛ کاتوزیان، ۱۳۹۵، ص ۵۲). بنابراین از این جهت بین رجوع در عقد هبه با حق فسخ هبه تفاوت وجود دارد.

### ۱-۲- رجوع به عین موهوبه

برای رجوع در هبه باید به عین موهوبه رجوع شود و اگر عین موهوبه تلف شده باشد یا به هر عنوانی باقی نباشد امکان رجوع وجود ندارد. در حالی که در فسخ، عقد ملاک است و شخص صاحب خیار، عقد را فسخ می‌نماید (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴، ص ۱۷۳). پس واهب در رجوع، به استرداد عین موهوبه نظر دارد و در فسخ ابتدا به خود عقد توجه دارد (کاتوزیان، ۱۳۹۵، ص ۵۳). بنابراین در حق فسخ هبه، حتی اگر عین موهوبه نیز تلف شده یا از مالکیت متهب خارج شده باشد، همچنان حق فسخ به جای خودش باقی است و از این جهت با حق رجوع متفاوت است.

### ۱-۳- اختصاص رجوع تنها به واهب

حق فسخ در عقود جایز برای هر دو طرف قرارداد و در عقود لازم به موجب خیارهای قانونی یا شرط خیار وجود دارد؛ ولی حق رجوع در هبه برای رجوع واهب به عین موهوبه لحاظ گردیده و برای متهب چنین عنوانی مطرح نمی‌شود. در حالی که در اکثر عقود امکان اینکه هر دو طرف دارای حق فسخ باشند وجود داشته و می‌توانند حق فسخ را شرط کنند. برعکس این موضوع در حق رجوع جاری است که قانونگذار نیز تنها از حق رجوع واهب صحبت کرده است. بنابراین حق رجوع مختص واهب است اما در حق فسخ چنین انحصاری وجود ندارد و طرفین هبه می‌توانند حق فسخ داشته باشند.

### ۱-۴- جایگاه استفاده از رجوع در هبه

در عقد هبه اعم از هبه قابل رجوع و غیرقابل رجوع، می‌توان در کنار حق رجوع، حق فسخ نیز

لحاظ نمود، به‌ویژه در هبه‌های غیرقابل رجوع و حتی در هبه‌های قابل رجوع؛ زیرا ممکن است هر لحظه حق رجوع ساقط شود و امکان رجوع برای واهب از بین برود. در حالی که نمی‌توان هبه‌ی غیرقابل رجوع را به عنوان هبه‌ی قابل رجوع قصد کرد، برای مثال در صورتی که طرفین عقد هبه از ارحام باشند که هبه‌ی آنها غیرقابل رجوع است، نمی‌توانند هبه را قابل رجوع بدانند، هر چند امکان درج خیار شرط و یا شرط عوض و حق فسخ وجود دارد.

### ۱-۵- تفاوت در قلمروی فسخ و رجوع

فسخ قلمروی استعمال گسترده‌ای دارد و در تمامی قراردادها کاربرد دارد، اما رجوع واژه‌ای خاص است که در چند مورد مانند هبه، وصیت و طلاق استفاده می‌شود؛ که هم در عقد وجود دارد مانند هبه، هم در ایقاع مانند طلاق و هم در یکی از دو رکن عقد مانند ایجاب (کاتوزیان، ۱۳۹۵، ص ۵۲). بنابراین هرچند رجوع در عقد و ایقاع و ایجاب کاربرد دارد، اما میزان کاربرد آن به نسبت فسخ که در قراردادها مطرح می‌شود خیلی خاص و کمتر است.

### ۱-۶- تردید در امکان اسقاط حق رجوع و عدم تردید در مورد فسخ

در امکان اسقاط خیار فسخ تردیدی وجود ندارد، ولی در رابطه با اسقاط حق رجوع اختلاف نظر است و تمایل به حکم دانستن رجوع به ویژه عدم امکان اسقاط حق رجوع شوهر به طلاق زیاد است (کاتوزیان، ۱۳۹۵، ص ۵۳). این تمایل به حکم دانستن رجوع در هبه نیز وجود دارد. هرچند با استدلال می‌توان پذیرفت که اسقاط حق رجوع از هبه مطابق مقررات قانونی و اصول حقوقی صحیح است و می‌توان حق رجوع از هبه را در ضمن عقد هبه یا ضمن عقد دیگری یا حتی به طور مستقل اسقاط نمود (بیکی شورکی و غیره، ۱۴۰۰). بنابراین هرچند حق رجوع نیز مانده حق فسخ قابل اسقاط است اما این اختلاف نظرها بین فقها و حقوقدانان و حتی حکم دانستن رجوع توسط برخی از فقها، گویای متفاوت بودن رجوع و فسخ است که چنین تفکیکی صورت گرفته است. درغیراین صورت اساساً طرح نظر عدم امکان اسقاط حق رجوعی که با فسخ یکی باشد معنا ندارد.

### ۲- تصریح وجود حق رجوع در هبه

در حقوق عقد جایز عقدی است که در آن هر یک از طرفین بدون رضایت طرف مقابل بتواند عقد را فسخ کند. در حالی که در هبه حق فسخی وجود ندارد و در منابع فقهی و استدلال‌های حقوقی کسی نمی‌گوید که حتی اگر عین موهوبه هم موجود نباشد حق رجوع وجود دارد. هر چند برخی از

فقه‌ها گاهی به مسامحه از اصطلاح فسخ به جای حق رجوع نیز استفاده می‌کنند، ولی از عبارات آنها قابلیت رجوع برداشت می‌شود. تصریح قانون مدنی هم این است که با بقای عین موهوبه واهب می‌تواند از هبه رجوع نماید؛ قانون نگفته در چه شرایطی حق فسخ هبه برای واهب وجود دارد. البته در صورتی که واهب برای خود حق فسخی قائل شده باشد اعم از هبه قابل رجوع یا غیرقابل رجوع، حتی در صورت تلف عین موهوبه با وجود شرایط ماده ۸۰۳ قانون مدنی باز هم واهب حق دارد هبه را فسخ نماید، ولی اینکه حق رجوع دارد یا ندارد باید بررسی کرد که آیا آن هبه قابل رجوع بوده یا نه؟ و اینکه آیا حق رجوعش ساقط شده یا نشده است؟ بنابراین اگر کسی در هبه به والدین که از همان ابتدا غیرقابل رجوع است حق فسخی قرار دهد هر چند هبه غیرقابل رجوع است، اما او می‌تواند آن را فسخ نماید و یا کسی در هبه قابل رجوع حق فسخی قائل شود و مال موهوبه تلف شده یا نشده باشد، حق فسخ او با رعایت شرایطی که در قرارداد بین آنها آمده، برای مثال مهلت مندرج برای فسخ، به قوت خود باقی است.

### ۳- آیهی اوفو بالعقود

اصل وفای به عهد از اصول لازم الرعایه، مهم و مبنایی در فقه امامیه و به تبع آن در حقوق ایران است و به عنوان یک اصل و قاعده‌ی کلی، هر کس باید به عهدی که بسته پایبند بماند. این مبنا در حقوق موضوعه نظیر الزام به اجرای تعهدات نیز کامل مشهود است، به نحوی که اعمال حق فسخ در قراردادها فرع بر الزام متعهد به اجرای مفاد قراردادی است. آیهی اوفو بالعقود (مائده/۱) که توسط برخی از فقها به آن اشاره شده (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴، ص ۱۶۹؛ صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ص ۱۹۳) بیانگر پایبندی به قراردادهاست مگر مواردی که استثناء شده است. بنابراین به عنوان اصل، طرفین عقد هبه پایبند به قرارداد خواهند ماند. در این زمینه تفاوتی نمی‌کند که شخص مالی را مجانی به تملیک دیگری درآورده یا اینکه عقد آنها معوض بوده؛ در هر حال باید به قراردادش پایبند بماند.

### ۴- اصل لزوم

اصل لزوم قراردادها به عنوان یک قاعده‌ی کلی در فقه امامیه و حقوق ایران جاری است و این اصل بر تمامی قراردادها حاکم است، مگر اینکه جایز بودن یک عقدی احراز شود. در هر موردی که در لزوم یا جواز عقدی تردید شود باید به عنوان قاعده‌ی کلی فقهی و حقوقی اصل را بر لزوم آن قرارداد گذاشت. بر همین اساس برخی اصل در عقود حتی در عقد هبه را لزوم دانسته‌اند یا به

دلیل استصحاب مالک یا با استناد به آیه اوفو بالعقود (صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ص ۱۹۳). بنابراین اصل لزوم قراردادهای را نیز می‌توان در این حالت که در لزوم و جواز هبه تردید و اختلاف است به عنوان یک دلیل مبنایی مورد استناد قرار داد و نیاز به شرح مفصل ندارد.

### ۵- وجود مبانی تعیین حکم رجوع

قانونگذار حق رجوع را با توجه به مبنایی که دارد برای واهب قائل شده و هرگاه موضوع مهم‌تر دیگری مطرح بوده مثل ضرورت تحکیم خانواده، شارع مقدس و به تبع آن قانونگذار آن هبه را از همان ابتدا بدون توجه به مال موهوب، غیرقابل رجوع قرار داده است. بنابراین رجوع و عدم امکان رجوع در عقد هبه نیز با در نظر گرفتن مصالحی تعیین شده و بدون مبنا یک سری از انواع هبه‌ها قابل رجوع و تعدادی را غیرقابل رجوع قرار نداده‌اند. همین مبنا و فلسفه‌های رجوع و عدم رجوع در مورد جواز و لزوم عقد نیز وجود دارد. بنابراین همان‌گونه که توضیح داده شد، اینکه قانونگذار برخی عقود را جایز و برخی را لازم دانسته، همگی دلیل مبنایی داشته که این دلیل در مورد مبنای لزوم هبه نیز موضوعیت دارد. از جمله دلیل مبنایی آن را می‌توان ثبات مالکیت برای متبهد نام برد و دیگری متفاوت بودن مبنای لزوم هبه با عقود که یکی از طرفین تنها اذن در انتفاع از مال را دارد و مالکیتی برای او ایجاد نمی‌شود. برای نمونه در عقد عاریه، مستعیر تنها می‌تواند مجانی از مال منتفع شود و مکلف است عین مال را به معبر برگرداند. بر همین مبنا نمی‌توان به راحتی از اصل لزوم عدول کرد و بدون مبنای محکم عقد لازمی را جایز دانست.

### ۶- منفسخ شدن عقد با موت و جنون

برخی آورده‌اند که عقود جایز با موت، جنون و اغما منفسخ می‌شود ولی هبه این‌گونه نیست، پس دلیلی است بر اینکه هبه عقدی لازم است (صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ص ۱۹۳). البته پاسخ داده‌اند که انفساخ به واسطه موت و جنون مربوط به عقود اذنی است و هبه عقد اذنی نیست (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴، ص ۱۷۰) و برخی آن را تأیید کرده‌اند و ادامه داده‌اند که در عقود اذنی حقی به وجود نمی‌آید تا پس از فوت، آن حق به وراثت منتقل گردد. اما در عقد هبه، مال در مالکیت متبهد قرار می‌گیرد و این تفاوت ناشی از طبیعت آثار آن است (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ص ۳۶). اما این دفاع نیز برای اثبات جایز بودن عقد هبه کافی نیست تنها یکی از دلایل را تضعیف می‌نماید. در ماده ۸۰۵ قانون مدنی هم پس از فوت واهب یا متبهد رجوع را ممکن ندانسته است. در حقوق ایران و با عنایت به ماده ۹۵۴ قانون مدنی در تمامی عقود جایز با موت و جنون هر یک از طرفین و سفاقت در مواردی که

رشد معتبر است عقد جایز منفسخ می‌شود. اما در عقد هبه دقیقاً برعکس عقود جایز است، زیرا مستند به ماده ۸۰۵ قانون مدنی بعد از فوت واهب یا متهب رجوع امکان‌پذیر نیست.

## ۷- بی‌ارتباطی جاری بودن اصل قابلیت رجوع با جواز

پذیرفتن اصل قابل رجوع بودن هبه نباید باعث شود که عقد هبه را عقدی جایز تلقی نماییم. همان‌گونه که در عقود لازم دیگر هرچند اختیارات متعددی داریم مبنی بر وجود حق فسخ و با وجود تعدد اختیارات آن عقد را جایز نمی‌دانیم، در عقد هبه نیز با وجود اصل قابل رجوع بودن در هبه نباید آن را عقد لازم بدانیم. بلکه در نظر داشته باشیم قابل رجوع بودن با جواز بودن نیز کامل متفاوت است. همچنین در موارد متعددی تقریباً بدون اختلاف نظر هبه لازم است نظیر هبه خویشاوندان، هبه طلب، صدقه، هبه معوضی که عوض هم داده شده باشد. حتی نه در فسخ عقد هبه، بلکه در قابلیت رجوع می‌توان اضافه کرد که مطابق نظر مشهور فقها و با استناد فقها به روایات وارده در مواردی که هبه قابل رجوع باشد رجوع مکروه می‌باشد و کراهت رجوع از هبه از منابع معتبر فقهی برداشت شده است (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴، ص ۱۷۷) و همین‌طور تصریح و تأکید بیشتر فقها در کراهت هبه زوجین به یکدیگر (شهیدثانی، ۱۴۲۲، ص ۵۳۸) گویای محدود کردن رجوع می‌باشد. بنابراین در راستای ثبات قراردادهای و روابط اجتماعی حتی رجوع از هبه نیز باید تا ممکن است محدود شود و ما را به سمت لازم بودن هبه هدایت می‌کند.

## ۸- استصحاب مالکیت متهب

همچنین به استصحاب مالکیت متهب نیز استناد کرده‌اند (صاحب‌الجاهر، ۱۴۰۴، ص ۱۹۳). با انعقاد عقد هبه و قبض، متهب مالک مال موهوب شده و هرگاه شک کنیم که آیا مالک هست یا خیر؟ مالکیت وی استصحاب می‌شود. حتی در هبه‌های قابل رجوع نیز متهب می‌تواند هرگونه تصرف مالکانه‌ای که بخواهد داشته باشد و اگر مال موهوب را هم تلف کرد، مسئولیتی ندارد و با تلف، هبه غیرقابل رجوع می‌شود.

## ۹- عدم امکان رجوع متهب در عقد هبه

در عقد جایز هر دو طرف عقد می‌توانند عقد را به هم بزنند، مگر اینکه قانونگذار مانند عقد رهن، عقد را نسبت به یک طرف جایز و نسبت به طرف دیگر لازم بداند. در عقد هبه برای واهب اصل قابل رجوع بودن پذیرفته شده و توضیح داده شد که برخی با استناد به همین اصل، هبه را عقدی

جایز می‌دانند. اگر جایز بودن عقد هبه را بپذیریم نتیجه‌ی آن، این است که متهب نیز می‌تواند مال موهوب را به واهب برگرداند و بدون نیاز به اخذ نظر واهب تا زمانی که مال موهوب موجود است از هبه رجوع نماید. پس باید به این سوال پاسخ داد که آیا عقد هبه نسبت به متهب قابل رجوع است یا خیر؟

در پاسخ به این سوال اختلاف نظر وجود دارد. برخی چنین نظری دارند که عقد هبه برای متهب جایز است و در تمام مواردی که عین موهوبه باقی است، حتی در صورتی که متهب، پدر یا مادر یا اولاد واهب باشد می‌تواند از هبه رجوع نماید و به طور کلی هبه تنها برای واهب در موارد معینی غیرقابل رجوع می‌باشد (امامی، ۱۳۷۵، ص ۳۹۳). ممکن است گفته شود چون هبه به سود متهب است می‌تواند از این سود خود بگذرد و عقد برای او جایز است. در رد این دلیل می‌توان گفت، اینکه عقدی به سود شخص است، موجب نمی‌شود تا آن عقد برای وی جایز تلقی شود، بنابراین در این فرض نیز نمی‌تواند با این کار بدون اذن واهب مال را به مالکیت وی برگرداند (شهبازی، ۱۳۹۵، ص ۱۳۱ و ۱۳۵). همچنین به نظر نگارنده دلایل دیگری نیز در رد نظر اول می‌توان مطرح نمود بدین شرح که اگر در هبه‌ی غیرقابل رجوع، آن را برای متهب قابل رجوع بدانیم، همان عواقب ناخوشایند رجوع باقی است. زیرا برای مثال وقتی در راستای حفظ نظام خانواده به واهب حق رجوع از هبه نداده‌اند ولی متهب حق رجوع داشته باشد، باعث می‌شود که برگرداندن مال توسط متهب نیز همان اثر منفی در نظام خانواده را داشته باشد و زمینه‌ای برای ایجاد شبهات و اختلافات در روابط خانوادگی فراهم شود، که این اثر منفی از نگاه قانونگذار دور نمانده است. لازم بودن عقد هبه برای متهب این فایده کاربردی، عملی، اجتماعی و خانوادگی نیز دارد که با لزوم هبه، ثبات خانواده که مدنظر شارع هم بوده بیشتر می‌شود. باید افزود که عرف نیز نمی‌پذیرد متهب مال موهوب را به واهب برگرداند و لطف و احسان دیگری را رد کند. اما لزوم هبه برای متهب جلوی این زمینه‌ها را نیز می‌گیرد و از مصادیقی است که هدف اصلی از عقد هبه را تأمین می‌کند. برخی دیگر از فقها و حقوقدانان عقد هبه را نسبت به متهب لازم می‌دانند (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ص ۳۷؛ حلی، مقداد، ۱۴۰۳، ص ۳۵۲؛ مراغی، ۱۴۱۷، ص ۴۲، کاتوزیان، ۱۳۹۶، ص ۵۰۰؛ شهبازی، ۱۳۹۵، ص ۱۳۱؛ عسگری، ۱۴۰۱، ص ۹۱). این نظر با ظاهر قانون مدنی و اصول حقوقی سازگارتر است (شهبازی، ۱۳۹۵، ص ۱۳۱). زیرا مستنبط از مواد ۸۰۳ و ۸۰۴ قانون مدنی، حق رجوع حقی انحصاری برای واهب دانسته شده و هیچ اشاره‌ای به متهب نشده است. همچنین مطرح شده که امکان رجوع متهب از هبه باعث ایجاد ملکیت جدیدی برای واهب می‌شود و واهب مجبور نیست آن را قبول کند (حلی، مقداد، ۱۴۰۳، ص ۳۵۲). دیگر اینکه قانونگذار رجوع به مال موهوب را آورده



نه فسخ عقد. زیرا در فسخ عقد متهب عقد را فسخ می‌کند، ولی در رجوع، شخص صاحب حق به مال موهوب رجوع می‌کند. حال آنکه مال موهوب به قبض متهب داده شده و در نزد خود متهب است، بنابراین رجوع برای متهب موضوعیت ندارد. نتیجه اینکه به نظر نگارنده هبه برای متهب در هر حالتی غیرقابل رجوع می‌باشد و رجوع تنها برای واهب لحاظ شده است.

حال اگر متهب مال موهوب را برگرداند و واهب آن را قبول کند تکلیف چیست؟ آیا باید از روی ناچاری آن را رجوع از هبه تلقی کرد؟ پاسخ از این روی اهمیت دارد که اگر آن را رجوع بدانیم پشیمانی متهب هیچ اثری ندارد، یعنی اگر متهب از بازگرداندن مال موهوب پشیمان شد، دیگر امکان رجوع دوباره‌ای وجود ندارد؛ اما اگر آن را هبه‌ی جدید بدانیم می‌تواند با بقای مال موهوب، از هبه رجوع نماید یا اینکه باید آن را عقد دیگری بدانیم. با توجه به همان استدلال‌های فوق، رجوع منحصر به واهب بوده و متهب حق رجوع ندارد و همچنین رجوع ایقاع است و اراده طرف دیگر در آن نقشی ندارد، پس برگرداندن مال موهوب با توافق واهب نیز رجوع نخواهد بود. با این حال در صورت برگرداندن مال موهوب به واهب و قبولی واهب باید بنابر اصل صحت قراردادها و با احراز اراده طرفین نظر داد. به نظر می‌رسد چنین موردی به طور متعارف اقاله‌ی عقد هبه است، یعنی واهب و متهب با تراضی خود آثار عقد هبه را بازگردانده‌اند. اما در صورتی که از اراده‌ها هبه احراز شود؛ متهب عقد قبلی، به عنوان واهب و واهب عقد قبلی، به عنوان متهب خواهند بود. در این هبه‌ی جدید متهب به عنوان واهب محسوب شده و تابع همان شرایط عقد هبه می‌باشد و برای اینکه بدانیم می‌تواند از هبه رجوع کند یا خیر؟ باید عقد جدید را بررسی کنیم که آیا هبه‌ی قابل رجوع است یا غیرقابل رجوع. زیرا ممکن است عقد جدید متفاوت باشد برای مثال هبه‌ی معوض باشد که غیرقابل رجوع است.

نتیجه اینکه اگر به جایز بودن عقد هبه معتقد باشیم، بایستی هبه را برای متهب جایز و قابل رجوع بدانیم. در حالی که مستدل پاسخ داده شد متهب حق فسخ هبه و رجوع ندارد. چنین نتیجه‌ای با لازم بودن هبه مطابقت بیشتری دارد.

### ۱۰- عدم تغییر خود به خودی عقد جایز به لازم

یکی از ویژگی‌های عقد جایز این است که آن را تنها با تراضی طرفین یا شرط قرار دادن می‌توان به صورت لازم درآورد و در هیچ صورتی خود به خود لازم نمی‌شود (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ص ۳۵). هر چند که می‌توان در بررسی نقش اراده‌ها در قابل رجوع باقی ماندن یا غیرقابل رجوع شدن هبه گفت که هم واهب می‌تواند حق رجوع خود را اسقاط و هبه را غیرقابل رجوع کند (بیکی شورکی و غیره، ۱۴۰۰)، هم متهب می‌تواند به تنهایی با اراده خودش در غیرقابل رجوع شدن هبه نقش

داشته باشد. البته این موضوعات تنها در مورد قابلیت رجوع هبه مطرح می شود اما اینکه هبه به عنوان عقدی جایز خود به خود لازم شود را باید تفکیک کرد و آن را بحث دیگری دانست. برخی آورده‌اند ادعای اینکه هبه از عقود جایز است هرچند گاهی لازم می‌شود، بهتر از این ادعا نیست که بگوییم هبه از عقود لازم است هرچند گاهی جایز می‌شود. زیرا حتی در عقودی نظیر بیع که در لازم بودن آنها هیچ اختلاف نظری وجود ندارد، گاهی اختیارات متعدد نظیر غبن، عیب، مجلس و غیره وجود دارد؛ اما در عقد جایز، با اموری نظیر شرط لازم می‌شوند (صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ص ۱۹۳). در هبه بدیهی است در برخی موارد از همان زمان انعقاد، هبه غیرقابل رجوع است و در برخی موارد نیز به دلایلی غیرارادی نظیر تلف مال موهوب بر اثر بروز حادثه‌ی قهری یا تغییر در آن یا فوت یکی از طرفین، هبه خود به خود غیرقابل رجوع می‌شود. این حالت با ویژگی جایز بودن عقد مطابقت ندارد و نمی‌توان گفت هبه عقد جایزی است که در مواردی حتی غیرارادی، خود به خود به عقد لازم تبدیل می‌شود.

## ۱۱- در مقام بیان بودن قانونگذار

قانونگذار در مقام بیان بوده و تنها به قابل رجوع بودن هبه تصریح کرده، در حالی که در صورت اعتقاد به جواز هبه، محل بحث آن در ماده ۸۰۳ قانون مدنی بوده است. اگر قانونگذار معتقد به جواز هبه بود می‌توانست در صدر این ماده‌ی قانونی این‌گونه بیاورد که هبه عقدی است جایز، ولی در موارد زیر واهب حق فسخ عقد هبه را ندارد. حال آنکه این ماده اصل قابل رجوع بودن و مصادیق عدم امکان رجوع را مورد حکم قرار داده که با جایز بودن عقد و حق فسخ متفاوت است. بنابراین در مقام تحلیل و تفسیر مواد قانونی مبنای اصلی و قاعده‌ی کلی این است که قانونگذار در تمامی موارد در مقام بیان بوده و با علم به تفاوت‌های فسخ و رجوع از عبارات، واژه‌ها و اصطلاحات حقوقی استفاده نموده است. پس در عقد هبه نیز قانونگذار با علم به تفاوتها و در مقام بیان به جایز بودن هبه اشاره‌ای نکرده و هبه را مطابق اصل لازم دانسته و تنها در صورت باقی بودن عین موهوبه، هبه را قابل رجوع دانسته است. در فقه امامیه نیز برخی از فقها هبه را عقدی لازم می‌دانند و همچنین حداقل برخی از فقهای که هبه را جایز ندانسته‌اند را می‌توان مشمول همین مورد دانست که آنها نیز در مقام بیان بوده‌اند و تنها به قابلیت رجوع تصریح کرده‌اند.

## ۱۲- جمع بندی ادله و یافته‌ها

حال با عنایت به سکوت قانونگذار و عدم ارائه تعریفی جامع از هبه و عدم تصریح به تفاوت‌های فسخ و رجوع از هبه، با توجه به مواردی که ذکر شد، ضمن تصریح به اینکه رجوع از هبه با فسخ هبه متفاوت است؛ به نظر می‌رسد حق رجوع از هبه را می‌توان بدین صورت تعریف کرد: "حق رجوع حقی قائم به شخص است که در مواردی قانونی به موجب آن واهب اختیار دارد در صورت بقای مال موهوب، با رفتاری که بیانگر قصد اوست مجدداً آن مال را تملک نماید؛ اعم از اینکه حق فسخ عقد هبه را داشته یا نداشته باشد". این تعریف پیشنهادی دارای فوایدی کاربردی است زیرا هم قائم به شخص بودن رجوع مدنظر قرار گرفته و هم انحصار اختیار رجوع برای واهب و اینکه متهب چنین حقی ندارد لحاظ شده است. دیگر اینکه شرط باقی بودن مال موهوب برای رجوع در تعریف آمده است. نکته مهم دیگر اینکه در راستای پیشگیری از برداشت‌های مختلف از اصطلاح فسخ و رجوع در عقد هبه، تفاوت و تفکیک بین فسخ هبه با اعمال حق رجوع رعایت شده است. علاوه بر این‌ها همان‌گونه که استدلال شد اعمال حق رجوع با هر رفتاری اعم از صریح یا ضمنی امکان‌پذیر است، که در تعریف پیشنهادی برای پیشگیری از اختلاف نظرها به آن تصریح شده است.

بنابراین هرچند فسخ و رجوع هر دو ایقاعی برای برهم زدن یک عمل حقوقی بوده و ناظر به آینده هستند، اما نباید آنها را مترادف دانست زیرا هر کدام در محل‌های ویژه‌ای کاربرد خاص خود را دارند (کاتوزیان، ۱۳۹۵، ص ۵۲). مهم‌ترین دلیلی که برای لازم بودن عقد هبه مطرح می‌شود تفاوت‌های رجوع و فسخ می‌باشد. رجوع یک اصطلاح خاص و فسخ اصطلاحی عام است. قلمروی فسخ برای بر هم زدن تمامی قراردادهاست، در حالی که رجوع واژه خاصی است که تنها برای بازگرداندن آثار چند عمل حقوقی مانند هبه بکار می‌رود. همچنین قائم به شخص بودن حق رجوع در هبه، وصیت و طلاق برخلاف حق فسخ است (کاتوزیان، ۱۳۹۵، ص ۵۲). بنابراین در عقد هبه حق رجوع به ارث نمی‌رسد اما هرگاه در عقد هبه حق فسخی وجود داشته باشد این حق فسخ برای وراثت واهب به ارث می‌رسد که خود تفاوت بسیار مهمی است. علاوه بر این بارزترین تفاوت رجوع و فسخ در عقد هبه این است که واهب با رجوع خود، به عین موهوبه رجوع می‌کند، در حالی که در فسخ به خود عقد نظر دارد. در صورتی که مال موهوب تلف شده باشد امکان رجوع واهب وجود ندارد در حالی که در فسخ این‌طور نیست (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴، ص ۱۷۳). مطرح شده که رجوع بازگشت به وضع سابق و استرداد مال موهوب است و انحلال عقد در آن جنبه مقدماتی دارد؛ در حالی که در فسخ توجه به خود عقد است و استرداد مال اثر تبعی فسخ است (طباطبایی یزدی،

۱۴۱۴، ص ۱۷۳؛ کاتوزیان، ۱۳۹۵، ص ۵۳). حتی این گونه نیز تعبیر احتمالی شده که رجوع واهب موجب فسخ عقد هبه و از بین رفتن عقد هبه نمی‌شود، بلکه رجوع یک سبب شرعی دیگری است که مال موهوب را از متب به واهب برمی‌گرداند. در روایات نیز اجازه رجوع با پس گرفتن مال موهوب داده شده (صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ص ۱۹۰) و رجوع به معنای فسخ نیست. این نظر منطبق با واقعیت و تفاوت فسخ و رجوع است و رجوع سبب شرعی دیگری غیر از فسخ عقد است؛ زیرا در رجوع به خود عقد رجوع نمی‌کنیم با بقای مال موهوب و رجوع به آن، مال موهوب به مالکیت واهب بر می‌گردد. بنابراین اگر مال موهوب تلف شده باشد حق رجوع نیز ساقط شده اما در فسخ این گونه نیست و با تلف مال، حق فسخ از بین نمی‌رود.

با وجود اینکه تفاوت‌های فسخ و رجوع در هبه واضح است و تمییز این دو اصطلاح کاربرد عملی دارد، اما شباهت جایز بودن با قابل رجوع بودن هبه باعث شده که برخی با اشراف به این تفاوتها، خیلی ساده از کنار آن بگذرند و رجوع از هبه را با فسخ هبه یکی دانسته و عقد هبه را برای واهب جایز و قابل فسخ بدانند (شهبازی، ۱۳۹۵، ص ۱۳۰ و ۱۳۱). در حالی که به نظر می‌رسد از نگاه تحلیلی حقوقی چنین برداشتی درست نیست و باید دقیق تفکیک کرد. بنابراین هرگاه در هبه قابل رجوع، مال موهوب تلف شود واهب نمی‌تواند از هبه رجوع نماید، زیرا حق رجوع او مشروط به باقی بودن مال موهوب می‌باشد، در حالی که عقد هبه صحیح و به قوت خود باقی است؛ اما به عنوان قاعده‌ای کلی که در عقود جایز جاری است حق فسخی برای وی وجود ندارد. حتی در هبه طلب علت اینکه هبه قابل رجوع نیست و از مصادیق غیراختلافی غیرقابل رجوع بودن هبه است، به خاطر نبودن همان طلب است و این موضوع باعث شده که برخی از فقها آن را در نتیجه با ابراء یکی بدانند.

هر چند برخی از نویسندگان (کاتوزیان، ۱۳۹۵، ص ۵۲؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸، ص ۳۲۹؛ طاهری، ۱۴۱۸، ص ۵۶۳ و ۵۶۴) به تفاوت‌های رجوع و فسخ نظر داشته‌اند و آن دو را متفاوت می‌دانند، اما به طور کلی اکثر فقها و حقوقدانان چندان توجهی به تفاوت‌های فسخ و رجوع نداشته و تنها با توجه به شباهت‌های آن دو، قابل رجوع بودن با جایز بودن هبه را یکی دانسته و آن را در مقابل لزوم هبه مدنظر قرار می‌دهند و پس از تحلیل عدم امکان پذیرش این موارد، اختلاف نظرهای زیادی حاصل می‌شود. این اشتباه بی توجهی به تفاوت‌های فسخ و رجوع، گاهی در آرای محاکم دادگستری نیز دیده می‌شود؛ برای نمونه در دادنامه ۴۱۸۰۲۲۳۲۰۰۹۹۷۰۹۲۰ (پژوهشگاه قوه قضائیه، بی‌تا) رأی دادگاه بدوی صادر کننده حکم قابل نقد است. زیرا خواسته‌ی فسخ هبه به دلیل تخلف از شرط را در قالب رجوع تفسیر کرده و اشاره داشته که خواهان پرونده، رجوع از هبه را در

قالب فسخ مطرح نموده، سپس دادگاه با این برداشت و به دلیل عدم تفکیک و تفاوت بین اعمال حق رجوع از هبه با اعمال حق فسخ هبه، وارد بحث موارد غیرقابل رجوع بودن هبه شده و حکم به بطلان دعوی خواهان صادر کرده است. در حالی که چنین خواسته‌ای به درستی مطرح شده بوده؛ همین اشتباه در صدر دادنامه موجود نیز مشهود است که علی‌رغم اینکه دادگاه تجدیدنظر همان پرونده، دعوی را وارد دانسته و حکم صحیح صادر کرده، باز در عنوان آن دادنامه در سایت مذکور بین رجوع و فسخ تفاوتی قائل نشده‌اند. هرچند دادگاه تجدیدنظر به درستی رأی صادر کرده و در استدلال خود در راستای نقض دادنامه بدوی با تحلیل مناسب و مختصر بین فسخ و رجوع در آن پرونده تفاوت گذاشته و به نفع واهب به دلیل تخلف از شرط، حق فسخ وی را قابل اعمال دانسته است. برای تحلیل دقیق حقوقی بهتر بود هر دو مرجع بین حق رجوع و حق فسخ به صراحت تفاوت قائل می‌شدند. نگارنده با تفکیک دادگاه تجدیدنظر که با دقت در پرونده و مستند به ماده ۱۰ قانون مدنی چنین شرطی را موجب اعمال حق فسخ دانسته‌اند موافق می‌باشد. زیرا با اصول حقوقی و تحلیل دقیق قراردادهای و اراده‌ی طرفین مطابقت دارد. بدیهی است آنچه مدنظر طرفین بوده وجود یک ضمانت اجرا برای شرط ضمن عقد بوده و حال آنکه با برداشت دادگاه بدوی در عمل بخشی از قرارداد نیز نادیده گرفته شده و بدون ضمانت اجرا می‌ماند که با اراده طرفین مغایرت دارد. بنابراین همان‌گونه که مصداقی توضیح داده شد یکی از دلایل به اشتباه افتادن مرجع قضایی عدم توجه به تفاوت حق رجوع و فسخ می‌باشد و تفاوت قائل شدن بین رجوع و فسخ نتیجه کاملاً کاربردی دارد که در صدور رأی صحیح، عادلانه و منطبق با مقررات راهگشا و موثر است.

ممکن است به دلیل شباهت بین فسخ و رجوع که همان بازگشت مالیکیت مال موهوب به واهب است تفاوت‌های زیاد نادیده گرفته شود؛ در حالی که به نظر نگارنده در عالم حقوق باید مطالب را خیلی تخصصی بحث کرد و نمی‌توان با وجود اندک شباهت‌ها، تمامی تفاوت‌ها را کنار گذاشت و آن را تحت عنوان کلی فسخ دانست، که به هیچ وجه با واقعیت اوصاف و ویژگی‌های رجوع انطباق ندارد. در صورتی که با دقت در تفاوت‌های حق رجوع و فسخ و استدلال‌های فوق می‌توان به جمع‌بندی مناسبی دست یافت.

نگاه خیلی دقیق و تفکیک تخصصی باعث می‌شود که با یک تفکیک کاربردی، جلوی ابهامات و برداشت‌های متفاوت از اصطلاحات حقوقی را گرفت که گاهی نویسندگان حقوقی را نیز به چالش می‌کشانند. برای نمونه نگاهی کلی به عقد هبه تحت عنوان لازم و جایز چنین نتیجه داشته، که وجود خیار فسخ در عقد هبه‌ی جایز (که قابل رجوع مدنظر بوده) کاری لغو و بیهوده تلقی شود و این موضوع را خیلی بدیهی و روشن دانسته‌اند (طاهری، ۱۴۱۸، ص ۵۶۸ و ۵۵۴). در حالی که خیار

فسخ را می‌توان در عقد هبه، حتی در هبه قابل رجوع نیز قرار داد و کاملاً عقلایی است. زیرا در صورتی که بنا به دلایلی حق رجوع ساقط شود امکان استفاده از حق فسخ وجود دارد.

### نتیجه‌گیری

با توجه به اهمیت لزوم یا جواز هبه و وجود شباهت‌های این دو عمل حقوقی، پرداختن به این موضوع ضروری تشخیص داده شد. به نظر می‌رسد با توجه به استدلال‌های مطرح شده، به ویژه تفاوت‌های فسخ و رجوع نمی‌توان به جایز بودن عقد هبه معتقد بود، زیرا برخی از تفاوت‌ها در آثار و احکام هبه بسیار تأثیرگذار هستند. در صورتی که بخواهیم بین جایز و لازم بودن عقد هبه یکی را گزینش کنیم و در تحلیل اوصاف عقد هبه کامل و تخصصی بحث کرده باشیم، می‌توان گفت برای هبه باید یک تقسیم‌بندی دقیق‌تری داشته باشیم و مناسب است هبه را از دو جهت تقسیم‌بندی کنیم:

یکی اینکه عقد هبه عقد لازم است یا جایز؟

دوم اینکه در عقد هبه اصل قابل رجوع بودن حاکم است یا غیرقابل رجوع بودن؟

در تقسیم‌بندی لازم یا جایز بودن عقد هبه، همان‌گونه که تحلیل شد قانونگذار حق رجوع را به عنوان یک اصل برای واهب در نظر گرفته و با عنایت به استدلال‌های مطرح شده، وجود این اصل مانع از پذیرش لازم بودن این عقد نخواهد بود. بلکه هبه عقد لازمی است که در آن تحت شرایطی حق رجوع باقی است و در شرایطی حق رجوع نیز وجود ندارد. از جمله ادله‌ی مبنایی دیگر مبنی بر لزوم هبه، آیه‌ی اوفو بالعقود، اصل لزوم قراردادهای، عدم امکان رجوع متهب، در مقام بیان بودن قانونگذار و عدم تغییر خودبه‌خودی عقد جایز به لازم می‌باشد. بنابراین نتیجه‌ی اینکه از جهت لازم یا جایز بودن، عقد هبه یک عقد لازم است و طرفین عقد اعم از واهب و متهب حق فسخ آن را ندارند مگر اینکه شرط شده باشد. در تقسیم‌بندی دیگر مبنی بر اصل قابل رجوع بودن یا غیرقابل رجوع بودن هبه، می‌توان گفت هبه عقدی است که در حقوق ما برای واهب اصل قابل رجوع بودن پذیرفته شده، مگر مواردی که هبه غیرقابل رجوع باشد و این حق منحصر به واهب است و برای متهب، هبه غیرقابل رجوع می‌باشد. با لازم دانستن عقد هبه پس از تحقق عقد و مالکیت با ایجاب و قبول و قبض مال موهوب، جز در مواردی که حق رجوع وجود دارد یا حق فسخی برای طرفین قائل شده باشیم، امکان رجوع و فسخ عقد هبه از جانب هیچکدام از طرفین عقد هبه، اعم از واهب یا متهب وجود نخواهد داشت. بنابراین هرگاه با نگاه عرفی فعلی سوالی مطرح شد که آیا عقد هبه جایز است یا لازم؟ می‌توان گفت هبه عقد لازمی است که اصل قابل رجوع بودن در آن جاری

است. پیشنهاد می‌شود با توجه به آثار لزوم یا جواز عقد، قانونگذار نیز به این موضوع تصریح نماید تا از برداشت‌های اشتباه جلوگیری شود.

پیشنهاد می‌شود در راستای شفافیت قانون و خاتمه دادن به اختلاف نظرهای موجود، قانونگذار به لزوم عقد هبه در قوانین مدونه تصریح نماید. همچنین در راستای تصریح و تأکید بر آشکار بودن تفاوت حق فسخ و رجوع تعریفی از حق رجوع بدین گونه پیشنهاد می‌شود: "حق رجوع حقی قائم به شخص است که در مواردی قانونی به موجب آن واهب اختیار دارد در صورت بقای مال موهوب، با رفتاری که بیانگر قصد اوست مجدداً آن مال را تملک نماید؛ اعم از اینکه حق فسخ عقد هبه را داشته یا نداشته باشد".

## منابع

### قرآن کریم

امامی، سیدحسن. (۱۳۷۵). حقوق مدنی. جلد ۲. تهران: اسلامیه.

۱. بیکی شورکی، مهدی؛ صدیقیان، امیرمحمد؛ هاشمی باجگانی، سیدجعفر، (۱۴۰۰). اسقاط حق رجوع از هبه در حقوق ایران، فصلنامه تحقیقات حقوقی. شماره ۹۹، صص ۴۱۷-۳۹۵.
۲. پژوهشگاه قوه قضائیه. بی‌تا. سامانه ملی آرای قضایی.  
<http://j.ijri.ir/SubSystems/Accounting/login/>: پژوهشگاه قوه قضائیه.
۳. جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۳۸۸). ترمینولوژی حقوق. چاپ بیست و دوم. تهران: گنج دانش.
۴. حلی، مقداد بن عبدالله سیوری. (۱۴۰۳ق). نضد القواعد الفقہیہ علی مذهب الامامیہ. چاپ اول. قم: کتابخانه آیت اله مرعشی نجفی.
۵. شهبازی، محمدحسین. (۱۳۹۵). مبانی لزوم و جواز اعمال حقوقی. چاپ دوم. تهران: میزان.
۶. شهیدثانی، زین‌الدین بن علی. (۱۴۲۲ق). حاشیه شرائع الاسلام. چاپ اول. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۷. صاحب جواهر، محمدحسن. (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام. چاپ هفتم. جلد ۲۸. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۸. طاهری، حبیب اله. (۱۴۱۸ق). حقوق مدنی. چاپ دوم. جلد ۴. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۹. طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم. (۱۴۱۴ق). تکمله العروه الوثقی. چاپ اول. جلد ۱. قم: کتابفروشی داوری.

۱۰. طباطبایی، سیدمحمدصادق و کیوانی هفشجانی، داریوش. (۱۳۹۵). امکان رجوع و اهب از هبه به نودگان. حقوق خصوصی. دوره سیزدهم. شماره ۲. پاییز و زمستان. صفحه ۲۵۲-۲۳۳.
۱۱. عسگری، غلامحسین. (۱۴۰۱)، رجوع در حقوق ایران با تأکید بر عقد هبه. چاپ اول. تهران: دادبخش.
۱۲. کاتوزیان، ناصر. (۱۳۹۰). حقوق مدنی - عقود معین، چاپ هفتم، جلد ۳. تهران: گنج دانش.
۱۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۶). قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی. چاپ پنجاه و دوم. تهران: میزان.
۱۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۵). قواعد عمومی قراردادها، انحلال قرارداد. چاپ دهم، جلد ۵. تهران: انتشار.
۱۵. مراغی، سیدمیرعبد الفتاح بن علی حسینی. (۱۴۱۷ ق). العناوین الفقہیہ. چاپ اول. جلد ۲. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.